

موریس داب: اقتصاددانی کم‌تر شناخته‌شده

احمد سیف



موریس داب احتمالاً صاحب‌نام‌ترین اقتصاددان مارکسیست بریتانیا بود که در سال ۱۹۰۰ به دنیا آمد، در دانشگاه کمبریج درس خواند و تا زمان مرگ در سال ۱۹۷۶ در همان دانشگاه به تدریس و پژوهش پرداخت. حوزه‌ی اساسی پژوهش داب درباره‌ی تاریخ تحول عقاید اقتصادی بود که با درک همه‌جانبه‌ای از مقوله‌های اقتصاد سیاسی به روایت کلاسیک‌ها توأم شده بود. یکی از عمده‌ترین قابلیت‌های داب این بود که به تجربه‌ی زندگی می‌توانست پیچیده‌ترین مقوله‌های نظری را به ساده‌ترین بیان ممکن به نحوی که برای همگان قابل درک باشد توضیح بدهد بدون این که از پیچیدگی مقوله‌ها هزینه کند. احتمالاً دلیل این قابلیت این بود که از اصول اقتصاد سیاسی به روایت کلاسیک درک بسیار عمیقی داشت و می‌توانست این مبانی و اصول را در طول و عرض تاریخ واریسی کند. برای داب بررسی تاریخی درواقع وسیله‌ای بود تا بتواند دیدگاه‌های ایدئولوژیکی را که در قالب نظریه‌های گوناگون بیان می‌شود برای خواننده معمولی و غیرمتخصص روشن کند. تاریخ اقتصادی و عقاید اقتصادی به روایت داب یعنی واریسیدن فرایند پویای بازتولید اجتماعی با توجه عمیق به مقوله‌های اقتصاد سیاسی کلاسیک. در زمانه‌ای که زبان ریاضی و بریدن از واقعیت‌ها به صورت عمده‌ترین خصیصه‌ی اقتصاد جریان اصلی در آمده است بر این وجه از ویژگی داب باید تأکید کرد. داب ۱۳ ساله بود که مادرش درگذشت و پدرش هم با پیوستن به جریان «کریستین ساینس» که در آن موقع فرقه‌ی کوچکی بودند شرایطی فراهم کرد که موریس از همان کودکی همیشه در جمع بزرگ‌ترهایی باشد که معتقد بودند همه چیز راه‌حل‌های مشخص و قابل‌اثبات علمی دارد. دلیل‌اش را نمی‌دانم ولی به نظر می‌رسد که موریس نوجوان در عکس‌العمل به شرایطی که در آن می‌زیست به رمان‌نویسی پرداخت و در سال‌های پایانی جنگ جهانی اول که در آن زمان در لندن زندگی می‌کرد با جریانات رادیکال آن زمان آشنا شد. در ابتدا برای خواندن تاریخ به دانشگاه کمبریج رفت ولی خیلی زود به اقتصاد تغییر رشته داد. در این دوره است که ابتدا به جامعه‌ی سوسیالیست‌ها و مدتی بعد - در ۱۹۲۱ - به حزب کمونیست بریتانیا پیوست. دانشجویی در کمبریج زمینه‌ی آشنایی داب با کینز شد. در ۱۹۱۹ وارد دانشگاه کمبریج شد دوره‌ی لیسانس را با درجه‌ی ممتاز به پایان رساند و بعد برای دو سال به مدرسه‌ی

اقتصاد لندن رفت و تز دکترایش را با راهنمایی ادوارد کانن نوشت که در ۱۹۲۵ به صورت کتاب «بنگاه سرمایه‌داری و پیشرفت اجتماعی» (Capitalist Enterprise and Social Progress) منتشر شد. وی اگرچه برای تدریس به کمبریج دعوت شد ولی تا ۱۹۴۸ وضعیت کاری‌اش پا درهوا بود. البته در همان اول بازگشت به کمبریج، در ۱۹۲۵ در کنار کینز و یکی دیگر از استادان دانشگاه کمبریج به شوروی سفر کرد و سه سال بعد کتاب «توسعه‌ی اقتصادی در روسیه‌ی پس از انقلاب» را منتشر کرد که عمدتاً در دفاع از سیاست نپ حکومت نوپا در شوروی بود.

علاوه بر این کتاب‌ها، در دهه‌ی ۱۹۲۰ داب چندین مقاله‌ی دانشگاهی هم منتشر کرد که بعد با صلاح‌دید کینز چند تا از این مقاله‌ها در مجموعه‌ای تحت عنوان «دستمزد» از سوی دانشگاه کمبریج منتشر شد.

اما آن‌چه از کارهای داب در این دوره مهم است، دو کتاب او درباره‌ی توسعه‌ی اقتصادی در شوروی، و به خصوص، «بنگاه سرمایه‌داری و پیشرفت اجتماعی» است. اگرچه چندین دهه از نوشتن آن می‌گذرد ولی سه وجه به هم پیوسته‌ی این کتاب هنوز هم جذابیت دارد. وجه اول وجه تحلیلی آن است، یعنی بررسی اقتصادی با توجه به تاریخ و هم‌چنین به روش‌شناسی. وجه دوم، وجه تاریخی آن است - که روی تاریخ ظهور و گسترش مناسبات سرمایه‌داری تمرکز دارد. وجه سوم هم بیانگر مشکلات عملی در برنامه‌ریزی اقتصادی در یک اقتصاد سوسیالیستی است. البته شاهد نوآوری‌های دیگری هم هستیم از جمله وارسیدن سود، که به گمان داب، نتیجه‌ی انحصار نهادی شده برای جلوگیری از ورود کاربران تازه به عرصه‌ی فعالیت‌هاست و همین‌طور تفکیک بین دو مفهوم از «بی‌اطمینانی»، یعنی ندانستن هر کاربر منفرد در یک سرمایه‌داری رقابتی که رقیب‌اش چه خواهد کرد و دیگری هم اندکی کلی‌تر، یعنی این که آینده قابل‌دانستن نیست.

یکی از قابلیت‌های حیرت‌آور داب این بود که می‌توانست ایده‌های مارکسیستی را به زبانی بیان کند که برای غیر مارکسیست‌ها هم قابل‌درک و فهم باشد و همین قابلیت در جذابیت این ایده‌ها در محیط‌های دانشگاهی غربی بسیار مؤثر واقع شد. البته نوشته‌های داب درباره‌ی توسعه‌ی اقتصادی در شوروی سابق هم چنان در میان بهترین و جامع‌ترین بررسی‌هایی است که حتی امروزه در دست داریم.

البته در دنیای رسمی اکادمیک، به نظر می‌رسد داب کسی بود که «جدی» گرفته نمی‌شد. ولی بلافاصله باید اضافه کنم که این «جدی گرفته» نشدن نه این که معیاری از کیفیت کارهای پژوهشی او باشد، بلکه دلایل دیگری داشت. در دهه‌ی ۱۹۳۰ داب مقالات دانشگاهی بسیاری به چاپ رسانید و هم‌چنین در ۱۹۳۷ «اقتصاد سیاسی سرمایه‌داری» را منتشر کرد که هنوز هم یکی از مفیدترین کتاب‌های موجود درباره‌ی این موضوع است. اگرچه مباحث عمده در این کتاب، به صورت اندکی خلاصه چند سال پیش‌تر، در ۱۹۳۲، در کتاب «مقدمه‌ای بر اقتصاد» منتشر شده بود، ولی «اقتصاد سیاسی سرمایه‌داری» بی‌گمان یکی از اولین و احتمالاً برجسته‌ترین کوشش‌ها برای ارایه‌ی یک تحلیل مارکسیستی از تحولات سرمایه‌داری است. حتی گفته می‌شود که ظهور «اقتصاد مارکسیستی» به‌عنوان یک واحد درسی و پژوهشی در محیط دانشگاهی بریتانیا با چاپ این کتاب داب آغاز شد. در این کتاب، داب موضوعات مختلف و مهمی را بررسی کرد. اهمیت داشتن یک تئوری ارزش در اقتصاد، ماهیت اقتصاد مکتب کلاسیک‌ها، تئوری‌های بحران اقتصادی، امپریالیسم و چگونگی عملکرد قواعد اقتصادی در یک اقتصاد سوسیالیستی، البته با توجه عمیق به اساس اقتصاد مارکسیستی، در این کتاب بحث شده است. به‌علاوه داب در این کتاب از اقتصاد مارکسی به‌عنوان تنها بدیل برای مکتب سنتی اقتصاد کلاسیک دفاع جانانه‌ای می‌کند و به‌خصوص انتقادش از مکتب «مطلوبیت نهایی» بسیار قاطعانه و چشمگیر است. البته در مراکز اصلی مباحثات اقتصادی سهم و نقش داب جدی گرفته نشد چون آنها هنوز براین باور بودند که به‌کارگیری داده‌ها درباره‌ی ماهیت نهادها و مسائل اجتماعی عمدتاً در حوزه‌ی سیاست است نه این که ضوابط یک بررسی علمی باشد. البته آن چه کار داب را اندکی دشوارتر می‌کرد این بود که وقتی سنتی‌ها می‌دیدند کسی با توانایی داب می‌تواند به این ظرافت ایده‌های اقتصادی مارکس را با استفاده از ابزارهای آلفرد مارشال توضیح بدهد، مقاومت آنها در برابر این نوآوری‌ها تشدید می‌شد. البته در سال‌های پس از جنگ جهانی دوم دو کتاب مهم دیگر هم از سوی داب منتشر شد. یکی از این دو کتاب، «توسعه‌ی اقتصادی در شوروی از ۱۹۱۷» بود که در واقع ویراست تازه‌ای از کتاب پیشین او «اقتصاد توسعه در شوروی از زمان انقلاب» بود که در ۱۹۲۸ منتشر شده بود. کتاب

دیگر که در ۱۹۴۶ منتشر شد «بررسی‌هایی درباره‌ی توسعه‌ی سرمایه‌داری» بود که آن هم در واقع براساس کتاب دیگرش «بنگاه سرمایه‌داری و پیشرفت اجتماعی» نوشته شد. در این کتاب داب با بهره‌گیری از توان چشمگیری در تحلیل اقتصادی با چاشنی بررسی‌های تاریخی و جوهی از مسائل توسعه‌ی اقتصادی را در سرمایه‌داری غربی وارسید. در مقدمه‌ی این کتاب داب می‌نویسد که تحلیل اقتصادی زمانی معنی پیدا می‌کند که با بررسی توسعه‌ی تاریخی همراه باشد. بخش قابل توجه و مهم این کتاب مباحثی است که داب درباره‌ی گذار از فئودالیسم به سرمایه‌داری نوشته است که در سال‌های دهه‌ی ۱۹۵۰ به زنجیره‌ای از مباحث آکادمیک در این راستا منجر شد. در دهه‌ی ۱۹۵۰ هم چنین شاهد انتشار مجموعه آثار دیوید ریکاردو بودیم که به وسیله‌ی پی‌یر سرافا ویراستاری شد، ولی از سال ۱۹۴۸ داب هم در این مهم نقش قابل توجهی داشت. در سال‌های دهه‌ی ۱۹۵۰ توجه داب به مقوله‌ی اقتصاد توسعه در کشورهای صنعتی‌نشده معطوف شد که در آن داب دانش خود درباره‌ی توسعه‌ی اقتصادی در سرمایه‌داری غربی و هم‌چنین مطالعاتش درباره‌ی اقتصاد شوروی را به کار گرفت. سه درس گفتار او تحت عنوان «جنبه‌هایی از توسعه‌ی اقتصادی» در مدرسه اقتصادی دهلی که او استاد مدعو آن بود ارائه شده بود. در این دهه، بعضی از مقالات دانشگاهی او هم درباره‌ی همین موضوع بودند. در سال ۱۹۶۰ به احتمال زیاد مهم‌ترین پژوهش داب درباره‌ی مسائل مربوط به توسعه‌ی اقتصادی تحت عنوان «مقاله‌ای درباره‌ی اقتصاد رشد و برنامه‌ریزی» منتشر شد. در این کتاب، با توانایی خیره‌کننده‌ی داب از مشکلات انتخاب پروژه‌های سرمایه‌گذاری در یک اقتصاد در حال توسعه با برنامه‌ریزی سخن گفت و خلاصه‌ی دیدگاه او این است که انتخاب «استراتژی» در مسائل مربوط به اقتصاد به مراتب از انتخاب «تاکتیک» مهم‌تر است و پی‌آمدهای مهم‌تری دارد.

بد نیست اشاره کنم که در قدرشناسی از خدمات داب، دانشگاه پراگ در ۱۹۶۴ و دانشگاه لستر در ۱۹۷۲ به او دکترای افتخاری اهدا کردند و آکادمی بریتانیا هم در ۱۹۷۱ داب را به‌عنوان «عضو» پذیرفت. در پانزده سال آخر عمر هم فعالیت‌های داب متوقف نشد. وقتی از دانشگاه کمبریج بازنشسته شد همکاران به افتخارش مجموعه مقاله‌ی «سوسیالیسم، سرمایه‌داری و رشد اقتصادی» را تدوین و منتشر کردند که در آن شماری از صاحب‌نامان اقتصاد در قدرشناسی از خدمات علمی داب قلم زدند. داب در

سال‌های پایانی حتی حوزه‌های تازه‌ای گشود. در کتاب «تئوری‌های ارزش و توزیع درآمد از زمان آدام اسمیت» داب به مباحثی که ۳۵ سال پیش در کتاب «اقتصاد سیاسی و سرمایه‌داری» گشوده بود بازگشت. البته این کتاب، متن بازنوشته‌ی کتاب قبل نیست. در کتاب «اقتصاد سیاسی» داب کوشید نشان بدهد که اقتصاد مارکسی در مقایسه با اقتصاد رسمی بدیل مناسب‌تری است و پاسخ‌های بهتری به پرسش‌های موجود می‌دهد. ولی درباره‌ی «تئوری‌های ارزش...» به یک معنا داب کوشید با تمرکز بر روی مقوله‌ی ارزش و توزیع درآمد به بازنویسی تاریخ عقاید اقتصادی دست بزند. کتاب «تئوری‌های ارزش...» در واقع بر مباحث کتاب معروف سرافا «تولید کالاها با استفاده از کالاها» استوار است. در این کتاب داب کوشید بعضی از اشتباهات خود در کتاب «اقتصاد سیاسی...» را تصحیح کند و در واقع در پیوند با اقتصاد قرن نوزدهم درباره‌ی تئوری‌های ارزش و توزیع درآمد دست به بازنگری زد.

اگر بخواهم دستاوردهای داب را خلاصه کنم دو نکته در آن برجسته می‌شود. اول این که اگرچه او همیشه یک مارکسیست باقی ماند ولی با مارکسیسم عامیانه که هیچ تحول بعدی را بر نمی‌تابد، میانه نداشت. دوم این که در همه‌ی سال‌های فعالیت، زندگی سیاسی و زندگی آکادمیک او درهم تنیده بود. او به‌جد اعتقاد داشت که یافته‌های پژوهشی او نه‌فقط باید در دسترس همکاران دانشگاهی قرار بگیرد بلکه باید به زبانی بیان شود که از سوی مردم عادی هم قابل دسترسی باشد. شماری از آنچه که در گذر سالیان منتشر کرد به‌وضوح این باور را نشان می‌دهد. و باز شاهده‌ی که می‌توانم ارایه کنم این که داب که از سویی عضو حزب کمونیست بریتانیا بود ولی این عضویت در یک حزب باعث نشد که در کتاب‌هایی که درباره‌ی توسعه‌ی اقتصادی در شوروی سابق نوشت واقع‌بین نباشد و تحلیل علمی را فدای محدودیت‌های سیاسی کند.

تردیدی نیست که داب در زندگی آکادمیک خود به خاطر فعالیت‌های سیاسی بهای زیادی پرداخت. در عین حال، در فعالیت‌های سیاسی هم به‌عنوان یک عضو معمولی حزب، جایی در تصمیم‌گیری‌های حزبی نداشت. به گوشه‌ای از این تناقضات اشاره خواهم کرد.

تیموتی شنک که زندگی‌نامه‌ی داب را نوشت مدعی است که او قبل از این که یک اقتصاددان باشد، یک رمان‌نویس بود. وقتی ۱۳ ساله بود مادرش درگذشت. وقتی به کمبریج رفت ابتدا می‌خواست تاریخ بخواند ولی بعد وارد رشته‌ی اقتصاد شد. اول به جمعیت سوسیالیست‌ها پیوست و بعد وقتی در مدرسه‌ی اقتصادی لندن بود وارد حزب کمونیست شد. داب در تز دکترایش که بعد به صورت کتاب منتشر شد کوشید نگاه مارکسیستی یعنی ترکیبی از تاریخ و اقتصاد را برای وارسیدن بنگاه سرمایه‌داری به کار بگیرد. داب در ۱۹۲۵ برای کار به کمبریج بازگشت و در دو سال بعد هم کتاب «توسعه‌ی اقتصادی در شوروی از زمان انقلاب» را منتشر کرد و هم این که درس‌نامه‌ای نوشت تحت عنوان «مزد». در کتاب داب درباره‌ی توسعه‌ی اقتصادی در شوروی - که سه سال پس از سفر به شوروی به همراه کینز - نوشت عمدتاً به دفاع از برنامه‌ی «نپ» دست زد.

یک سال پس از انتشار کتاب معروف کینز، داب «اقتصاد سیاسی و سرمایه‌داری» را منتشر کرد. به نظر می‌رسد که داب با کتاب کینز چندان موافق نبود و در وجه عمده با بنیاد دیدگاه سرافا و کالسکی همراه‌تر بود. کتاب دیگر، «اقتصاد رفاه و سوسیالیسم» بود و سرانجام پس از آن‌چه که در پیوند با مجموعه آثار ریکاردو کرد در ۱۹۷۳ «تئوری‌های ارزش و توزیع درآمد» از او منتشر شد.

در این سال‌ها داب علاوه بر عضویت در حزب کمونیست، در بیرون از حزب در «لیگ پلبز» (Plebs League) هم بسیار فعال بود و به‌خصوص برای نشریه‌ای که لیگ منتشر می‌کرد مقالات زیادی نوشت. ولی حزب کمونیست بریتانیا فعالیت مستقل از خویش - لیک پلبز - در آموزش طبقه کارگر را برنتابید و به مخالف با لیگ برخاست. در ۱۹۳۲ جزوه‌ی داب تحت عنوان «مارکسیسم امروزمین» با مخالفت جدی رهبران حزب روبرو شد چون «انتقاد از خود» داب در این جزوه را رهبران حزبی خوش نمی‌داشتند. با تمام این اوصاف داب به عضویت در حزب ادامه داد.

او هنوز در کمبریج دانشجوی بود که نوشتن مقاله را آغاز کرد. یکی از کارهای اولیه‌ی او که در ۱۹۲۰ نوشته شد مقاله‌ای بود تحت عنوان «مشکل ارزش اضافی، پاسخی به آقای ویتز»، داب این مقاله را در ۲۰ سالگی نوشت اگرچه رگه‌های پرنرنگی از مارکسیسم در این نوشته‌ی داب وجود دارد ولی این مقاله ظرافت پژوهش‌های بعدی

داب را ندارد و به‌علاوه، در این زمان داب هنوز به عضویت حزب کمونیست بریتانیا در نیامده بود. در زمان نوشتن این مقاله داب هنوز درک کاملی از «قوانین ارزش» مارکس نداشت ولی آن‌چه داب بعدها در اشاره به این دوره نوشت این که هدف اصلی مارکس این بود تا نشان بدهد که چگونه یک طبقه در جامعه بدون این که نقشی در فعالیت‌های تولیدی داشته باشد می‌تواند کسب درآمد کند و این واقعیت تناقضی با وجود رقابت و قانون‌مداری ندارد. در نوشته‌های داب به این نکته هم می‌رسیم که متفکرانی چون سیسموندی و تامپسون کوشیده بودند تا درآمد سرمایه‌داران را به این صورت توضیح بدهند که آنها در واقع سرکارگران «کلاه» می‌گذارند ولی از زبان مارکس می‌دانیم که برای او این ادعا رضایت‌بخش نبود و دیدگاه خود را از این نقطه آغاز کرد که به‌طور متوسط کالاها براساس ارزش‌شان مبادله می‌شوند و سود هم با فروش کالاها به ارزشی که دارند به دست می‌آید. این در واقع شیوه‌ی کار مارکس بود که داب هم در پژوهش‌های خود به کار گرفت.

درک موقعیت و دستاوردهای داب بدون بررسی مناسبات و همکاری‌هایش با اقتصاددان برجسته دیگر پی‌یر سرافا عملی نیست. می‌دانیم که مسئولیت گردآوری و تنظیم مجموعه کارهای دیوید ریکاردو در دانشگاه کمبریج به سرافا واگذار شد و در این مهم سرافا و داب همکاری گسترده‌ای داشتند و می‌دانیم که این کار مشترک باعث شد تا تفسیرهای متعدد از کارهای ریکاردو مورد بازبینی قرار بگیرد. پیش‌تر هم گفتیم که یکی از آخرین‌های پژوهش‌های داب درباره‌ی توزیع درآمد حاصل این فعالیت‌هاست. در کتاب «سرمایه‌داری، توسعه و برنامه‌ریزی» که در ۱۹۶۷ منتشر شد دو مقاله برجستگی خاصی دارد. «بعضی مشکلات در تاریخ سرمایه‌داری» براساس سخن‌رانی داب در بلونیا در ۱۹۶۲ نوشته شد و دومی هم «بعضی جنبه‌های توسعه‌ی اقتصادی» که براساس یک سخن‌رانی در دهلی در ۱۹۵۱ نوشته شد. اگرچه در مقایسه با دیگر مقاله‌ها در این کتاب این دو مقاله از تیزبینی‌های ویژه‌ی داب بهره کافی ندارند ولی برای دانشجویان تاریخ عقاید اقتصادی، این دو مقاله بی‌ظنیرند.

درباره‌ی توزیع درآمد

داب مباحث خود را درباره‌ی توزیع درآمد با تکیه بر دیدگاه سرافا تنظیم می‌کند. بحث داب با بیان تفاوت‌های دو تئوری ارزش آغاز می‌شود. تئوری ارزش مارکس و ریکاردو که در آن بر شرایط تولید - به‌ویژه هزینه‌ی نیروی کار - تأکید می‌شود و تئوری ارزش نئوکلاسیک که تمرکزش بر روی تقاضا و به‌خصوص مطلوبیت مصرف‌کنندگان است. به گفته‌ی داب این تئوری می‌کوشد در محدوده‌ی بازار و در واقع مبادله، درباره‌ی توزیع درآمد نظریه‌پردازی کند. یکی از عللی که واضعان این تئوری معتقدند به این ترتیب یک نظریه‌ی جهان‌شمول تدوین کرده‌اند این است که وارسیدن مناسبات اجتماعی تولید و هم‌چنین نهادها را کنار گذاشته و در نظر نگرفته‌اند. در این تئوری آن‌چه اهمیت دارد تولید نهایی عوامل تولید است ولی و به‌خصوص با مباحثی که در سال‌های دهه‌ی ۱۹۶۰ درباره‌ی سرمایه‌درگرفت، روشن نیست که تولید نهایی چگونه می‌تواند اندازه‌گیری شود تا این که مبنای توزیع درآمد در اقتصاد سرمایه‌داری باشد! بهره‌گیری از مفهوم بازده نهایی به دو پیش‌شرط دیگر هم وابسته است. اول این که باید بتوان یک عامل تولید را تغییر داد در حالی که عوامل دیگر ثابت می‌مانند - چون در غیر این صورت نمی‌توان بازده نهایی را محاسبه کرد. در این جا طبیعتاً لازم است که واحدهای به‌کارگرفته از عوامل همگون و هم‌جنس باشند چون اگر چنین نباشد بازهم قادر به اندازه‌گیری بازده نهایی نخواهیم بود. دوم این که یک تابع تولید داریم که قابل اندازه‌گیری است و می‌توان تغییر در تولید را با تغییری که در یک عامل تولید می‌دهیم در آن اندازه‌گیری کرد. البته مباحث جان‌دار جون رابینسون را هم داریم که نشان داد اندازه‌گیری سرمایه به‌عنوان یک عامل تولید آن‌طور که ادعا می‌شود ساده و سرراست نیست. اگر نتوانیم سرمایه را به واحدهای گوناگون تقسیم کنیم چگونه می‌توانیم بازده نهایی آن را محاسبه نماییم. به عبارت دیگر، الگوی توزیع درآمد به روایت نئوکلاسیک‌ها، نه الگویی برای توضیح واقعیت‌ها بلکه در واقع، کوششی برای توجیه واقعیت‌هاست.

آن‌چه درباره‌ی داب باید گفته و بر آن تأکید شود، مهارت چشمگیر او در ارایه‌ی مسائل بسیار پیچیده‌ی اقتصادی به زبان و ساختاری بود که تقریباً برای همگان قابل فهم

باشد. بخشی از این توانایی به این مربوط می‌شد که او به بررسی اصول اقتصادی سیاسی در یک چارچوب تاریخی دست می‌زد. برای داب ارایه تحلیلی تاریخی هسته اصلی نگاه او به اقتصاد سیاسی بود. دردوره‌ای که نگاه ریاضی زده به اقتصاد رفته‌رفته همه‌جاگیر می‌شد، کارهای داب به‌وضوح کمبودهای این نگرش را نشان داد و بدیل قابل‌اعتنایی ارایه نمود.

آن‌چه برای درک تکامل نظری داب مهم است همان گونه که پیش‌تر اشاره کردم، همکاری‌های او با پی‌یر سرافا در جمع‌آوری و ویراستاری مجموعه آثار دیوید ریکاردو است. بدون این که وارد جزئیات بشوم واقعیت این است که این کار مشترک بسیاری از تفسیرهایی را که از کارهای ریکاردو وجود داشت تغییر داد و جایگاه ریکاردو در تکامل اقتصاد سیاسی استوارتر گشت. برای درک سهم داب باید نگاه داب به رابطه بین تاریخ اقتصادی و تاریخ عقاید اقتصادی را وارسی کرد.

او در اولین کتاب خود، «بنگاه سرمایه‌داری و پیشرفت اجتماعی» در سال ۱۹۲۵ به‌طور خلاصه کوشید تا بین تئوری‌های اقتصادی موجود و نیروهایی که به توسعه‌ی اقتصادی منجر شدند و نهادهای موجود را به وجود آوردند رابطه‌ای برقرار کند. بخش تاریخی این کتاب در شکل ابتدایی‌تر در کتاب «خلاصه‌ای از تاریخ اروپا» به‌وسیله‌ی «لیگ بلبز» منتشر شده بود. البته بعداً خود داب از کارش انتقاد کرد که در آن کوشیده بود بین مفهوم ارزش اضافی و بهره‌کشی و تئوری مارشال رابطه‌ی معقولی برقرار کند. مباحث این کتاب بیست سال بعد در کتاب دیگرش «پژوهش‌هایی درباره‌ی توسعه‌ی سرمایه‌داری» دنبال شد که در ۱۹۴۶ منتشر شد. در این کتاب، احتمالاً برای اولین بار مسائل اقتصادی مربوط به گذار از فئودالیسم به سرمایه‌داری بررسی شده است که خود به مباحث عدیده‌ی دیگری دامن زد. خود کتاب از مباحثی که در میان مورخان پیوسته به حزب کمونیست بریتانیا وجود داشت بسیار تأثیر گرفته بود.

اگر بخواهم مباحث داب را خلاصه کنم باید بگویم که در این دوره‌ی گذار آن‌چه مهم است از این قرارند.

- مقوله‌ی «بهره‌کشی» تحت «مناسبات اجتماعی تولید» در فئودالیسم
- بحث درباره‌ی فرایند تولید خرده‌کالایی

- عوامل موجود در دنیای واقعی که مشخصات بهره‌کشی فئودالی را مشخص می‌کنند. برای مثال، رشد جمعیت که باعث تغییر در رابطه‌ی نیروی کار با زمین می‌شود، درگیری‌های نظامی که ضروری می‌سازد تا منابع اقتصادی بیشتری در اختیار نخبگان حاکم قرار بگیرد و اهمیت روزافزون مبادلات که نتیجه‌ی رشد شهرها و شهرنشینی است.

یکی از ویژگی‌های پژوهش‌های داب این است که نگاه او به مناسبات تولید فئودالی چندبُعدی است. با بهره‌گیری از نگاه مارکس به شیوه‌ی تولید، داب معتقد است که نظام فئودالی به‌طور عمده مناسباتی طبقاتی است که در راستای رسیدن به نظامی «غیر فئودالی» دگرسان می‌شود. به سخن دیگر، یک شیوه‌ی تولید با شیوه‌ی تولید دیگر جایگزین خواهد شد. نگاه داب به این مسائل با دیدگاه‌های موجود که از سوی کسانی چون پیرینه، و بعد پل سوییزی ارایه می‌شد در تقابل قرار گرفت. از نظر پیرینه، مناسبات سرمایه‌داری از قرن دوازدهم در اروپای غربی شروع شد. وقتی تجار به مبادلات تجاری گسترده دست زدند و به این ترتیب بخشی از مازادی را که در کنترل فئودال‌ها بود به نفع خود به جریان انداختند. به عبارت دیگر «تولید برای مصرف» بر اثر عوامل بیرونی درهم شکست و به‌عوض و در واقعیت امر، «تولید برای مبادله» شدت گرفت. سوییزی هم با این تحلیل تا حدود زیادی همراه بود. ولی داب معتقد بود که کار و نقش تجار این بود آن‌چه را که ارزان خریده بودند به قیمت بالاتر بفروشدند. آنها نمی‌توانستند در زهکشی ارزش اضافی مشارکت داشته باشند و در وجه عمده نقش آنها انگلی بود. از نظر داب شروع سرمایه‌داری در اروپا اواخر قرن شانزدهم و اوایل قرن هفدهم است که در آن نوعی «مناسبات اجتماعی» متفاوت شکل گرفت که در آن صاحبان پول کارگران را به کار می‌گیرند. نقش تجار هم عمدتاً این بود که واحدهای کوچک تولید را سازمان‌دهی نمایند و دهقانان هم با استفاده از زمین‌های بیشتر که به زیرکشت بردند، به استخدام کارگر دست زدند و کار مزدوری در مقابل مناسبات سرمایه‌داری شکل گرفت. اگر دیدگاه داب را درست فهمیده باشم، او می‌گوید اگرچه صعود بورژوازی تجاری یک نیروی پر قدرت تاریخی و شرط لازم و ضروری برای ظهور و گسترش مناسبات سرمایه‌داری است ولی برای آن کافی نیست.

ما در این‌جا با دو شیوهی ظهور مناسبات سرمایه‌داری روبرو می‌شویم. البته در نوشته‌های مارکس می‌توان درباره‌ی هر دو شیوه خواند. شیوهی اول این که مستعمره‌ها و کنترل آنها از سوی تجار زمينه‌ی «انباشت بدوی» سرمایه شد و بخش‌هایی از این تجار به صورت سرمایه‌دار درآمدند. البته این بخش از تجار در نهایت به صورت مانعی برای گسترش و توسعه‌ی بیشتر مناسبات سرمایه‌داری درمی‌آید. و در این‌جاست که این سخن مارکس را داریم که توسعه و ظهور مستقل سرمایه‌ی تجاری به خودی خود نمی‌تواند شرایط را برای گذر از یک شیوهی تولیدی به شیوهی تولیدی دیگر مهیا کند. ولی در نگاه داب، این تولیدکنندگان هستند که به صورت تجار و سرمایه‌دار در می‌آیند. در این‌جا سرمایه‌داران صنعتی از میان تولیدکنندگان متوسط و خرده‌پا در روستا و یا در شهرهای روبه‌رشد پدیدار می‌شوند. نقش مبادله در این‌جا این است که روند رشد شهرها متوقف نشود نه این که نشانه‌ی یک مناسبات «تازه‌ی اجتماعی» باشد. از نگاه داب، آن‌چه از قرن دوازدهم اتفاق می‌افتد باعث می‌شود که بعضی از فئودال‌ها به جای استفاده از بیگاری، به پرداخت پول به‌ازای کار دست می‌زنند و مناسبات پولی در واحدهای فئودالی‌شان گسترش می‌یابد و کم‌تر از گذشته «خودکفا» هستند. البته بیشتر شدن هزینه‌های نظامی، بهره‌کشی فئودالی را تشدید کرد چون نظام اقتصادی فئودالی ظرفیت زیادی برای تولید مازاد روزافزون نداشت و این‌جاست که داب از «عدم کفایت نظام فئودالی به‌عنوان یک نظام اقتصادی» سخن می‌گوید. تشدید بهره‌کشی و ظرفیت محدود اقتصادی باعث شد که سرف‌های بیشتری از روستاها فرار کنند که در واقع استفاده از پرداخت پولی را به شمار بیشتری از فئودال‌ها تحمیل کرد. آن‌چه داب می‌گوید این که وقتی به اواخر قرن پانزدهم می‌رسیم، تقید و وابستگی سرف‌ها به پایان خود نزدیک می‌شود.

تجار قادر به خرید زمین شده بودند و فئودال‌ها هم به خاطر قرض از تجار ناچار شده بودند که زمین‌ها را به صورت وثیقه به آن‌ها واگذار کنند. و حتی بخش از روستاییان مرفه دیگر هم می‌توانستند کارگر روزمزد استخدام نمایند. انباشت سرمایه‌ای که از این راه امکان‌پذیر شد باعث گشت تا روستاییان خرده‌مالک ظهور کنند که پیش‌تر در نظام فئودالی وجود نداشتند. به‌طور کلی از نظر داب، آن‌چه به‌اختصار اشاره کرده‌ایم

پی‌آمد تحولات درونی در نظام تولید فئودالی بود و مقوله‌ی تجارت و گسترش بازارها در این تحولات نقش درجه دوم داشت.

کتاب «بررسی‌هایی درباره‌ی توسعه‌ی سرمایه‌داری» هم باعث مباحث و جدل‌های زیادی در میان پژوهشگران بین‌المللی شد. شماری ادعای داب درباره‌ی «بهره‌کشی تشدید شده» و همچنین پی‌آمدهای منهدم‌کننده‌ی گسترش بازار را به چالش کشیدند و دیگرانی هم به دیدگاه داب درباره‌ی افزایش هزینه‌های نظامی فئودال‌ها ایراد داشتند. ولی بررسی نقش انحصارات که از سوی تجار برای بهره‌کشی از صنعت کاران خرد مورد استفاده قرار می‌گرفت اکنون دیگر به‌عنوان اصلی پذیرفته شده در تاریخ اقتصادی این سال‌ها مورد قبول همگان است.

هرچه که چالش‌ها باشد تردیدی نیست که داب با این کتاب در دو حوزه تأثیر ژرفی گذاشت. یکی به‌طور کلی قراردادن بررسی تاریخ اقتصادی در مراکز آکادمیک و دومی هم به‌کارگیری منطق و مفاهیم مارکسی، به‌عنوان مثال شیوه‌ی تولید، مناسبات اجتماعی، و شیوه‌های زه‌کشی ارزش اضافی، در بررسی این تحولات است.

بررسی‌های داب از اقتصاد مارکس، هم سابقه‌ی درازدامنی دارد یعنی از ۱۹۲۲ که مقاله‌اش درباره‌ی ارزش اضافی را نوشت تا فصلی دیگر که درباره‌ی «مشکل تحقق» بود. متأسفانه آن کتاب که قرار بود منتشر شود هرگز منتشر نشد. از همه‌ی شاید مهم‌تر، نوشته‌ی «درس‌گفتاری درباره‌ی مارکس» است که در کتاب «تئوری اقتصادی و سوسیالیسم» در سال ۱۹۵۵ تجدید چاپ شد. بعلاوه در سال‌های ۱۹۶۷ تا ۱۹۶۹ هم زمان با صد سالگی انتشار جلد اول سرمایه، داب درباره اهمیت روزافزون اقتصاد مارکسی سخن رانی‌های متعددی ایراد کرد که از تفسیرهای تازه‌ای که در کار ویراستاری مجموعه آثار ریکاردو با سرافا به آنها دست یافته بود هم تأثیر گرفته بودند. به‌طور کلی داب کوشید ضمن تأکید دوباره بر اهمیت اقتصاد مارکسی، جنبه‌هایی از کتاب خودش «پژوهش‌هایی درباره‌ی توسعه‌ی سرمایه‌داری» را بیشتر بررسی کند. در این سخن‌رانی‌ها مارکس میراث‌دار واقعی سنت اقتصاد مکتب کلاسیک‌هاست ولی از آن در واقع اندکی بیشتر است چون کتاب سرمایه، از نگاه داب، در اصل بررسی قوانین حرکت و تحول شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری است. او در این سخن‌رانی‌ها درباره‌ی نقش دولت، و به‌طور کلی نظریه‌پردازی‌های سیاسی سخن گفته است. داب در انتقادی که از

تئوری های اقتصادی مطرح می کند به طور عمده روی دو اصل تأکید دارد. از یک طرف، او چارچوبی تاریخی را در نظر می گیرد که در آن بیانیه های نظری در حیطه ی اقتصاد تولید می شوند و اما اصل دوم بر تناقضات درونی این تئوری ها تأکید داشت و این جاست که مهارت فوق العاده ی داب نمودار می شود. ارزیابی نقش داب و دستاوردهای او، باید روی این دو جنبه ی به یکدیگر پیوسته استوار باشد. نادیدن هر کدام باعث می شود که نقش داب هم به طور ناقص ارایه شود.

جمع بندی

به خاطر گستردگی عرصه ی پژوهش های داب، در یک مقاله ی کوتاه نمی توان همه ی جنبه های آن را وارسی و لی اگر بخواهم خوانش خودم را از داب بیان کنم باید بگویم که او در همه ی کارهایش روی روش شناسی مارکس تأکید دارد یعنی، در این مورد تأکید اصلی بر ماتریالیسم تاریخی است. برخلاف شومپیتر، داب قبول ندارد که نوشته های مارکس را می توان شقه شقه کرد و از آن نظریه های سیاسی، اقتصاد سیاسی، جامعه شناسی بیرون آورد. به طور مشخص اشاره می کند که وقتی از بررسی جلد اول سرمایه به جلد سوم می رسیم، شاهدیم که در جلد اول الگوی رقابت به کار گرفته می شود ولی در جلد سوم به ساختار نظری مشخص می رسیم.

دومین نکته ی قابل توجه در پژوهش های داب، به کارگیری نقش مناسبات اجتماعی در شکل دادن به اشکال زه کشی مازاد اقتصادی است. سرمایه داری رقابتی در واقع نوع آرمانی آن است. چگونگی عملکرد «قانون ارزش» و رقابت را باید با یکدیگر بررسی کرد تا بتوانیم سر از رمز و راز شیوه ی تولید سرمایه داری در بیاوریم. اما نکته ی سوم، که احتمالاً نکته ی مهم تری است آن که داب مارکس را در مرکز نظریه پردازی درباره ی بحران قرار می دهد. اگر به ساده کردن این دیدگاه مجاز باشیم، واقعیت این است که خارج از شیوه ی وارسیدن مارکس نه می توان درک کاملی از بحران در نظام سرمایه داری داشت و نه می توان به یافتن راه برون رفتی از آن امیدوار بود. اگرچه بیش از صد سال از نشر مقاله ی داب درباره ی «مشکل ارزش اضافی...» و نزدیک به ۵۰ سال از مرگ او گذشته است ولی با توجه به بحران چندبعدی که اقتصاد جهان در حال حاضر

با آن روبه‌روست و انفعال نظری چشمگیر اقتصاددانان جریان اصلی، برای یافتن راه برون‌رفت از وضعیت دشوار کنونی، این ژرفاندیشی داب که مارکس را در مرکز نظریه‌پردازی درباره‌ی بحران قرار می‌دهد، نمی‌تواند ستایش‌برانگیز نباشد.